



## آن‌گاه که شبیه دیگران می‌شوم

گفت‌وگو با جان‌تان لی‌دم

### پرونده

سبک و فرم روایی کارهای شما از رمان تفنگ، موسیقی پراکنده تا قلعه‌تنبهایی تفاوت‌های آشکاری دارد و به تدریج پخته‌تر شده است.

فکر می‌کنم بله، همین‌طور است.

آیا آگاهانه بوده و خودتان متوجه شده‌اید؟

ببینید. یک نکته را باید بگویم که خیلی هم خاص است. وقتی کتابی ذهنم رامشغول می‌کند، مرا رها نمی‌کند تا تمام شود، اما بین کار هم افکاری به ذهنم هجوم می‌آورد و موضوعاتی دیگر هم به فکر می‌رسد. پیش از آن‌که بروکلین یتیم را بنویسم به فکر رمانی پلیسی بودم که خیلی هم سهل می‌نمود و در مقابل بروکلین یتیم یک جورهایی گنگ و نپخته بود. به همین علت تصمیم گرفتم، اول کارهای کوتاه‌تر را بنویسم. هفت سال پیش که بروکلین یتیم را می‌نوشتم قلعه‌تنبهایی را هل دادم. سه‌صفتی من از هفده هجده سالگی به نوشتن علاقه‌داشتم و بدم هم نمی‌آید. رگه‌هایی از وقایع را که شاهد آن بوده‌ام در داستان‌هایم وارد کنم. این تجربه‌ها طی سال‌ها جمع شده، اصلاح شده، تقطیر شده و عصاره‌اش در ذهنم نشست. گاهی وقت‌ها نگاه که می‌کنم، می‌بینم ابزارهایی را آگاهانه و به عمد آورده‌ام و در متن جا داده‌ام.

بروکلین یتیم ظاهراً عناصر مستقیم شرح حال خودتان را در بروکلین ندارد. بیشتر به خود آن پرداخته‌اید.

ببینید. واقعیت این است که من مستقیم درباره وقایع نوشته‌ام. مثلاً اگر شخصیت داستانی‌ام به مجله‌مد اشاره می‌کند یا به یک ساختمان خاص یا در رستوران نیویورک‌سمیتی ساندویچ می‌خورد

روایت پیش‌پا افتاده‌ای را می‌بینیم. اما خوب، از طرفی نمی‌شود فضای داستانی را در هوا بیافرینی. به هر حال پس‌زمینه‌های فرهنگی، فیلم، موسیقی و دیوان‌نویسی جزو عناصر زندگی امروز بروکلین است که از همان سال‌ها مانده است.

جزئیات به کنار، بروکلین یتیم داستانی پلیسی است و ضمناً بسیاری از ترندهای قبلی‌تان

را که در کتاب‌های دیگران به‌کار برده‌اید، این‌جا هم استفاده کرده‌اید. به این معنی می‌گویم از پیش‌اندیشیده و آگاهانه و گرنه قصد مچ‌گیری و انتقاد ندارم.

من همیشه منظم کار کرده‌ام و آثارم برابر است و خوب از پیش می‌اندیشم و با دقت جزئیات را کنار هم می‌گذارم.

آیا می‌گویید جزئیات و تدبیر داستانی دست و پاگیر است یا نویسنده را آزاد می‌گذارد تا در موارد لزوم خود را از شر جزئیات مزاحم راحت کند؟

من گاهی واژه‌خارج از چارچوب را به‌کار می‌برم که بخصوص در پیرنگ یا مضمون و مفهوم خودش را نشان می‌دهد. از دیگران یاد گرفته‌ام که کلی مفاهیم مختلف را دور و بر داستان می‌ریزیم و در بازخوانی به رفع حشو و زوائد می‌پردازم. فلیپ دیک را کنار ریموند چندلر می‌گذارم و دون دلیلو را با ایتالو کالوینو جور می‌کنم. به رمان دختری در چشم‌انداز که نگاه می‌کنم می‌بینم مفاهیم و عناصر زیادی در

آن گنجانده‌ام که قابل تأمل است. شاید انقراض آمیز باشد که فیلم وسترن جان فورد با شرکت جان وین در داستان جایی برای خود باز کرده. در همان چند فصل اول شخصیت‌ها و فضایی که خلق کردم بیشتر شهودی و احساسی بود. یک جورهایی حاصل مکاشفه. بعد در جاهایی که جرأت کردم از خودم بنویسم و تجرب شخصی‌ام را هم وارد رمان کنم به هوشیاری و هوشمندی خود تکیه کردم. البته بعدها کمتر به این روش متوسل شدم. همیشه تأثیر پذیرفته‌ام. ابایی هم ندارم که اعتراف کنم. این راهی‌ست که پیش از من بسیاری رفته‌اند. گاهی موقع نوشتن به خود آمده‌ام و دیده‌ام که ای‌داد، این‌جای کار به دون دلیلو شبیه است و این صحنه شرلی جکسن را به یاد می‌آورد. وقتی رمان‌های بلند می‌نوشتم به فکر رمان‌های تصویری می‌افتادم که پیش‌تر خوانده بودم. چارلز دیکنز و «کشوری دیگر»، جیمز بالدوین و «اسمش را بگذار خواب» هنری رات و فلیپ راث. «پایبندی‌های انسانی» سامرست موام

و «کوهستان جادو» اثر توماس مان. می‌کوشم بدانم چرا دوست‌شان دارم و چه نکته‌ای در آن‌ها نهفته است. راز توفیق‌شان کجاست.

بله، اما با همه این مسائل وقتی می‌نشینید و رمانی را آغاز می‌کنید با چالش‌هایی هم روبه‌رو می‌شوی.

عواطف و احساساتی که در کتاب‌های اولیه‌ام هست در نماد و استعاره پنهان است. تمثیل نیست اما عطر و بوی تمثیل را دارد. همه چیز در بطن معنی نهفته. در قلعه تنهایی روند نوشتن را به کلی برگردانده‌ام. گذاشته‌ام تا معنی از هر نماد و استعاره‌ای سر ریز کند و آشکارا جاری شود.

درباره کتاب تازه‌تان نقدهای زیادی درنیامده، اما می‌توان به کتاب‌های سابق‌تان اشاره کرد. چرا تصور می‌کنید کتاب‌های اول نویسنده را سنگ بنای نقد و نظر می‌دانند؟

به نظر من آثار اولیه نویسنده متر و مقیاسی به دست منتقدان می‌دهد که بتوانند پیشرفت نویسنده را بسنجند. ناگفته نگذارم که قلعه تنهایی کتاب بزرگ است. بعضی وقت‌ها فکر می‌کنم نوشتن در باره یک کتاب بزرگ و درک آن حکایت مردان کور و فیل است. هر کدام بخشی از آن را می‌بینند. یکی کتاب را درباره هنر می‌داند، دیگری درباره نژاد و نژادپرستی، یا کودکی. به هر حال هر کسی از ظن خود شد یار من در این‌جا معنی می‌دهد.

نژاد و نژادستایی موضوع دشواری است که دشواری‌اش در نقطه شروع است. مهم این است، بدانی چه‌گونه بنویسی که از آن سر بام نیفتی. اگر به موضوع نژادپرستی می‌پردازی همه چیز را سیاه و سفید نبینی. شما چه‌گونه برخوردی داشته‌اید؟

خیلی‌ها درباره نژاد و نژادپرستی مطلب گفته‌اند. اما همه واهمه دارند که مبادا حرف نامربوطی بزنند. یک موضوع کتاب من خفگی در سکوت است، در کنار سایر موضوعات ناشی‌گری دوران کودکی من در دبستان چنان بود که وقتی امروز با دید تازه به آن نگاه می‌کنم خنده‌ام می‌گیرد و گاه از خودم بدم می‌آید. البته رمان قرار نیست مشکلات بشر را حل کند. آن را به رخ می‌کشد و گاه اندازی می‌دهد که به‌هوش باشیم. هر قدر بیشتر ضربه بزند دوام

هوشیاری مخاطب بیشتر می‌شود.

شما درباره موسیقی هم نوشته‌اید. زیاد هم نوشته‌اید. چه در این رمان و چه در رمان‌های دیگر و آثار غیرداستانی. آیا خودتان هم دستی در موسیقی داشته‌اید؟

راستش را بخواهید من بیشتر در هنرهای تجسمی کار کرده‌ام و آموزش دیده‌ام. پیرم نقاش است. سخن‌وری را از مادرم یاد گرفته‌ام که فعال سیاسی بود و در بسیاری از مبارزات علیه نژادپرستی و توسعه طلبی و جنگ‌افزوری دولت‌های وقت آمریکا یک پای قضیه بود. بسیار کتاب می‌خواندم و می‌خوانم. احساس می‌کنم که به دنیا آمده‌ام تا بنویسم. به زبان و روایت عشق می‌ورزم. سه چهار بار رفتم که موسیقی یاد بگیرم اما نشد. نتوانستم. اما امروز نمی‌شود رمان بنویسی و درباره موسیقی آن هم در بروکلین اشاره نکنی. موسیقی هنر خلقی است. سعی می‌کنم نثرم موسیقی داشته باشد.

جولی اورینگر درباره کتاب قلعه تنهایی می‌گفت چه قدر از آن لذت برده. یک نکته توجه او را جلب کرده بود. ضرباهنگ کتاب را چنان دیده که می‌گفت جانانان در طول این رمان چندصد صفحه‌ای توانسته خواننده را تا آخر دنبال خود بکشند. کم حسنی نیست که خواننده پایه‌های داستان تا آخر بیاید.

کتاب اقیانوسی است. سی سال را در برمی‌گیرد، شخصیت‌های متعدد دارد و حرف‌های بسیاری می‌زند. سعی کرده‌ام جامع بینم. فکر کنم مطالب زیادی جمع کنم و به نکات اساسی بپردازم. یکی از توانایی‌های من این است که می‌دانم کجا دست بکشم و کی کوتاه بیایم و بد نویسم. این استعداد را در خودم پرورده‌ام و تقویت کرده‌ام. البته شده که گاهی بخش‌های زیادی از نوشته را حذف کرده‌ام.

این همان نکته‌ای است که جولی اورینگر به آن اشاره کرده. بعد هم باید به‌خاطر و حافظه اشاره کنم. یکی از فایده‌های انتظار طولانی برای نوشتن چنین کتاب بزرگی همین است. جنبه‌هایی از شرح حال شخصی فید شده. شرح حال شخص یا اتوبیوگرافی در اصل باتری قلب این کتاب است، بعضی مواد لازم آن در طی زمان تقطیر شده

بخش‌های زاید آن را دور ریخته‌ام و لحظه‌های ناب خود را در طول سال‌ها حفظ کرده‌ام و در رمان گنجانده‌ام.

یکی از مطالبی که به من گفته‌اند این است که نویسنده در مقام منتقد تا چه حد می‌تواند به آموزش کمک کند. آیا منتقد حق دارد تصویری، یک‌دست و تخت از کتاب ارائه کند؟

حرف زدن درباره منتقدان و مسئولیت‌های آنان بسیار سخت است. زیرا به‌گمان من امری متغیر و منوط به زمان و مکان است. نمی‌توان برای منتقد نسخه‌پیچی کرد. نقد در انواع ادبی و هنر تفاوت‌های اساسی دارد.

شما بهترین نوشته‌های موسیقی داکاپو را در سال ۲۰۰۲ گردآوری کردید و مقدمه نوشدید. نقد موسیقی و نقد کتاب را چه‌گونه با هم می‌سنجید؟

تفاوت اساسی و ماهوی دارند. فقط اسم نقد روی هر دوشان است. نقد نوشتاری به واسطه نثر صورت می‌گیرد. نقد موسیقی و نوشته درباره موسیقی دانش دیگری هم می‌طلبد. بسیاری از نویسنده‌ها آدم‌های جامع‌الاطرفی هستند. نمونه‌اش جان آپدایک هم منتقد ادبی بود، هم رمان‌نویس و هم مقاله‌نویس. به رندال جارل و ادموند ویلسون هم اشاره می‌کنم. نمونه‌های این آدم‌ها کم هستند. کسانی که دید خوبی دارند و احساس مسئولیت می‌کنند، معمولاً نقدهای خوب می‌نویسند. اگر هم کتابی را می‌کوبند از سر احساس مسئولیت نسبت به جامعه و اهل فرهنگ است.

در جایی خواندم که حساب کتاب کرده بودید که در سال‌های باقیمانده عمرتان چه قدر می‌توانید کتاب بخوانید. این فکر شما را افسرده کرد. پس کتاب‌هایی را که دست می‌گیرید بخوانید، چه‌گونه انتخاب می‌کنید. لابد تعدادی از آن‌ها کتاب‌های دوستان خواهد بود؟

آثار دوستان را می‌خوانم، زیرا کنجکاو هستم. ضمناً گاهی حرکتی از سر ادب و ائین معاشرت است، اما مقاومت می‌کنم. دوست ندارم کاری از سر تکلف و اجبار باشد. به هر حال دوستانی را می‌بینم و با آن‌ها آشنا هستم که کارهایشان را بررسی می‌کنم و

روزمره را روایت کنیم که جذابیتی ندارد. برای همین گذر زمان در نوشته‌های داستانی سریع‌تر است. در بسیاری از موارد زندگی برعکس شروع می‌شود. مثلاً به جای آن‌که از لحظه تولد شروع شود از لحظه مرگ آغاز می‌شود. نظم زمانی به هم می‌ریزد. شما در زندگی واقعی نمی‌توانید نیت‌خوانی کنید، اما وقتی در مقام دانای کل داستان می‌نشینید، نیت‌خوانی که سهل است، خواب او را هم می‌بینید. درست مثل پرده سینما.

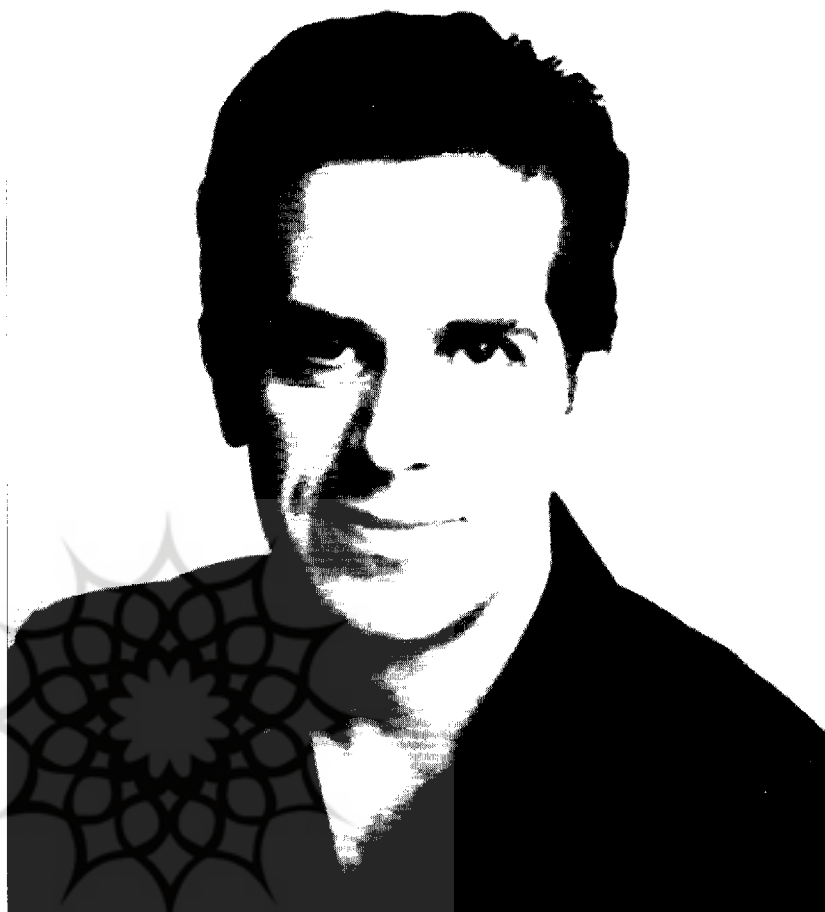
آیا دوست دارید فرزندان هم راه شما را ادامه دهد؟ حالا که تا آن موقع بدم نمی‌آید البته. اما اگر بخواهم او را وادار کنم، حتماً چیز دیگری از آب در می‌آید. همان طور که پدرم دلش می‌خواست در هنرهای تجسمی فعال باشم و من استعدادی در خودم نمی‌دیدم. این را هم بگویم که دوران پدرم و مادرم دورانی طلایی بود، دست‌کم امروز که نگاه می‌کنم می‌بینم، اندیشه احترام خاصی داشت. آدم‌ها برای اندیشمندان خود احترامی فراتر از حد تصور امروز ما قائل بودند. سیاستمدارها آدم حساسی بودند، البته امروز هم پیدا می‌شوند، اما خوب تعدادشان زیاد نیست.

#### نویسنده‌ها چی؟

نویسنده‌ها هم همین طور. روزگاری که سطح سواد عمومی پائین بود، برجستگی نویسنده‌ها و فاصله آن‌ها با توده مردم زیاد بود. سیاستمداران هم اگر خیلی سواد نداشتند و فرهیخته نبودند، وزرا و مشاوران باسواد را به خدمت می‌گرفتند.

#### کتاب‌های مورد علاقه تان را می‌گویید؟

گفتم من زیاد کتاب خوانده‌ام و امیدوارم در حال مرگ هم آخرین کاری که می‌کنم کتاب خواندن باشد. کتاب را بر هر تفریح دیگری ترجیح می‌دهم. شاید به همین علت زندگی خصوصی موفق نداشتم. آثار ریموند کارور را دوست دارم و ارنست همینگوی و جان استاین‌بک را هم که مادرم می‌ستود. خوشه‌های خشم او را دوست دارم. مادرم هم دوست داشت. مادرم کتاب‌هایی را که خیلی دوست داشت جلد می‌گرفت. من با بوی کتاب بزرگ شده‌ام.



آثار فلاطری اوکائز را بخوانید، حتماً به جویس می‌رسید. با خواندن آثار نویسندگانی که شهرت کمتری دارند به مفاهیم نویسنده‌های بزرگ دست می‌بایید. خانواده در تأثیرپذیری آدم نقش دارد. پدرم کودک دوره قحطی و رکود اقتصادی بزرگ بود. بادم هست که یک اورکت داشت که پانزده یا بیست سال آن را می‌پوشید. آن دوره تفاوت اساسی داشت. مادرم همیشه به محض این‌که فرصتی می‌یافت در گوشه‌های کتابی را باز می‌کرد.

خواندن آثار دیگران چه قدر در نوشته‌های شما تأثیر داشته است. آیا شخصیت‌های حقیقی را هم داستان کرده‌اید؟ چه تعدادی از دوستان و آشنایان شما در آثار تان هستند؟

طبعاً زندگی و روایت داستانی از آن دو مقوله کاملاً جدا از هم هستند. اگر بنا باشد به جای داستان وقایع

می‌خواهم بدانم چه نوشته‌اند. از آثار نویسنده‌های مرده هم می‌خوانم. بسیاری از آثار نایب را می‌خوانم تا از پیچ‌وخم‌های معاصران رهایی پیدا کنم. البته آثار خوب معاصران را هم می‌خوانم. دوست دارم آثاری را خلق کنم که در جوانی مرا جلب می‌کرد و مرا به کتاب و کتابخوانی کشاند و بندی سحر آن ساخت. به این ترتیب با دنیایی تازه آشنا می‌شوم. آشنایی‌ام با کتاب با گشتن در قفسه کتاب‌های مادرم آغاز شد. هر کتابی که می‌خواندم با دنیایی تازه آشنا می‌شدم. جیمز جویس، فرانتس کافکا، جی. بی پرستلی تا معاصران. جالب است که در مورد کتاب‌هایی که شهرت زیادی ندارند اطلاعات کمتری دارید. لازم نیست اولیس جیمز جویس را بخوانید تا بدانید ریشه در فرهنگ دارد. زیرا به صورت استنباطی آن را جذب می‌کنید. اگر به جای جویس